بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلاة علی سیدنا محمد و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین.

بیست‌وپنجمین فقیهی که به کلام او در زمینه? ولایت‌فقیه متعرض می‌شویم، مرحوم آقای آیت الله العظمی بروجردی قدس الله سره الشریف است. در تقریراتی که از ایشان در کتاب «البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر» به جا مانده است، به مناسبتی متعرض به مسئل? ولایت‌فقیه می‌شوند و بعد از مقدماتی که بیان می‌کنند، تأکید می‌فرماید که ثبوت ولایت عامه برای فقیه از امور قطعیه است که جای تردید و تشکیک در آن نیست. ایشان در ابتدا چهار مقدمه را تمهید کرده و بعد نتیجه‌گیری می‌کنند و می‌فرماید با این مقدمات که بیان می‌کنیم ثبوت ولایت‌فقیه برای فقیه امری قطعی است و نیازی به استدلال به روایات هم نیست اما مقبوله? عمر بن حنظله را می‌توانیم به‌عنوان شاهد و تأکیدی بر این قطعیت بیان کنیم. مقدمات به این تربیت است؛ اول اینکه در جامعه مسئولیت‌ها و وظایفی وجود دارد که ربطی به افراد جامعه ندارد و افراد در برابر این وظایف مسئولیتی ندارند، یعنی کار و فعل آن‌ها نیست بلکه وظایف ولی امر و رئیس سیاسی هر جامعه‌ای است. این همان مطلبی است که ما مکرراً بیان کرده‌ایم که ما تکالیفی داریم که مکلف به این تکالیف فرد نیست بلکه مکلف به این تکالیف حاکم است یا جامعه‌ای که حاکم آن جامعه را اداره می‌کند و مکلف حاکم و محکوم هستند که ما از این تکالیف به تکالیف کلان تعبیر کردیم و بیان کردیم "فقه کلان" داریم. اتفاقاً این مطلبی هم که ما گاهی بیان کردیم "فقه کلان" بیشتر از فقه متعارف و فقه فردی است و، حجم اعظم فقه ما مربوط به فقه کلان است. این را مرحوم آقای بروجردی به‌صراحت می‌فرماید که عبارت ایشان در این تقریرات این است: «إن فی الاجتماع أمورا لا تکون من وظائف الأفراد ولا ترتبط بهم، بل تکون من الأمور العامة الاجتماعیة آلتی یتوقف علیها حفظ نظام الاجتماع» بعد مثال‌هایی را می‌آورند که در زمره این مثال‌ها می‌فرماید: «و حفظ الانتظامات الداخلیة وسد الثغور والأمر بالجهاد والدفاع عند هجوم الأعداء ونحو ذلک مما یرتبط بسیاسة المدن. فلیست هذه الأمور مما یتصداها کل أحد، بل تکون من وظائف قیم الاجتماع ومن بیده أزمة الأمور الاجتماعیة وعلیه أعباء الریاسة الخلافة».

پس یک سری اموری است که قوام زندگی اجتماعی به این امور است و این اموری که قوام زندگی اجتماعی به آن‌ها است، کار فرد معینی از افراد جامعه هم نیست، بلکه اصولاً این‌گونه از مسئولیت‌ها کار آن کسی است که مدیریت سیاسی جامعه را بر عهده می‌گیرد، این مقدم? اول است.

مقدم? دوم این است که اسلام دینی است که اکثر احکام آن مربوط به امور اجتماعی سیاسی است و اصولاً دینی است سیاسی و لذا از ضروریات اسلام است و همیشه برای جامعه رهبر و امامی که عهده‌دار مدیریت جامعه است وجود دارد و به همین دلیل ما شیعیان امامیه معتقد هستیم که معقول نیست رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جامعه را بدون یک امام و بدون یک رهبر سیاسی رها کرده باشد به دلیل اینکه این موضوع از ضروریات یک جامعه است. عبارت ایشان این است: «لا یبقی شک لمن تتبع قوانین الإسلام وضوابطه فی أنه دین سیاسی اجتماعی، ولی است أحکامه مقصورة علی العبادیات المحضة المشروعة لتکمیل الأفراد وتأمین سعادة الآخرة، بل یکون أکثر أحکامه مربوطة بسیاسة المدن تنظیم الاجتماع» همان چیزی که ما گاهی تأکید کردیم که این فقه کلان، قسمت اعظم فقه ما است و تعریف کردیم که فقه کلان فقهی است که مکلف و مخاطب به آن تکلیف، افراد جامعه نیستند بلکه مکلف به آن تکلیف، حاکم به ما هو الحاکم است. ما ازاین‌گونه تکالیف به تکالیف مربوط به فقه کلان تعبیر می‌کنیم. در عبارت آقای بروجردی بنا بر تقریر این آمده است: «بل یکون أکثر أحکامه مربوطة بسیاسة المدن تنظیم الاجتماع

و در ادامه می‌فرماید: «ولأجل ذلک اتفق الخاصة والعامة علی أنه یلزم فی محیط الإسلام وجود سائس وزعیم یدبر أمور المسلمین، بل هو من ضروریات الإسلام

»» پس وجود حاکم از ضروریات دین است و باید در جامعه اسلامی کسی باشد که مسئولیت حکومت و سیاست جامعه را بر عهده دارد. این مقدم دوم است.

مقدم? سوم این است که در اسلام احکام سیاسی اسلام با احکام عبادی و سایر احکام مخلوط است. یک وقتی حضرت امام می‌فرمود حتی نمازی هم که در اسلام تکلیف شده است هم سیاسی است. مرحوم آقای بروجردی می‌خواهند بفرمایند که هم? احکامی که در اسلام تشریع شده است مخلوط به احکام سیاسی است و سیاست را از احکام دیگر تفکیک کردن ممکن نیست. نمی‌توان در اسلام احکام سیاسی را از احکام غیرسیاسی تفکیک کرده و بگوییم این سیاست است و دیگری سیاست نیست. هر حکمی از احکام اسلام که در نظر گرفته شود یک جنبه سیاسی دارد، عبارت ایشان این است: «یخفی أن سیاسة المدن وتأمین الجهات الاجتماعیة فی دین الإسلام لم تکن منحازة عن الجهات الروحانیة

».... روحانیت اسلام و جهات عبادی و سایر جهات، منحازه و منفک از جهات سیاسی نبوده است و لذا رهبران اسلامی و رسول اکرمصلی الله علیه و آله و سلم که رهبر دینی و روحانی بوده است رهبر سیاسی هم بوده است. در شرع اسلام رهبری در امور دینی از رهبری در امور سیاسی قابل تفکیک نیست.

نکته اینکه منظور از خلط در عبارت، امتزجاج و ادغام است و نه به معنای این که از روی اشتباه و غفلت باهم قاتی شده‌اند. عبارت به این شکل است: «لا یخفی أن سیاسة المدن وتأمین الجهات الاجتماعیة فی دین الإسلام لم تکن منحازة عن الجهات الروحانیة والشؤون المربوطة بتبلیغ الأحکام وإرشاد المسلمین، بل کانت السیاسة فیه من الصدر الأول مختلطة بالدیانة ومن شؤونها، «»

» «فکان رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بنفسه یدبر أمور المسلمین ویسوسهم ویرجع إلیه فصل الخصومات وینصب الحکام للولایات ویطلب منهم الأخماس والزکوات ونحوهما من المالیات،

» رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم که رهبر روحانی است همان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم رهبر سیاسی جامعه هم است؛ «وهکذا کان سیرة الخلفاء بعده من الراشدین وغیرهم، حتی أمیر المؤمنین (علیه السلام)، فإنه بعدما تصدی للخلافة الظاهریة کان یقوم بأمور المسلمین ینصب الحکام والقضاة للولایات. وکانوا فی بادیء الأمر یعملون بوظائف السیاسة فی مراکز الإرشاد والهدایة کالمساجد، فکان إمام المسجد بنفسه أمیرا لهم، وبعد ذلک أیضا کانوا یبنون المسجد الجامع قرب دار الإمارة، وکان الخلفاء والأمراء بأنفسهم یقیمون الجمعات والأعیاد بل ویدبرون أمر الحج أیضا، حیث إن العبادات الثلاث مع کون‌ها عبادات قد احتوت علی فوائد سیاسیة لا یوجد نظیرها فی غیرها، کما لا یخفی علی من تدبر. وهذا النحو من الخلط بین الجهات الروحیة والفوائد السیاسیة من خصائص دین الإسلام وامتیازاته.

»

این امتزاج یا ادغام و اختلاط -به تعبیر ایشان- بین احکام اسلام سیاسی و غیرسیاسی از امتیازات دین اسلام است. البته اگر به‌جای خلط، امتزاج گفته می‌شد شاید بهتر بود. این هم مقدم? سوم است که حاصل مقدم? سوم این است که در اسلام به قول مرحوم مدرس سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ما است. مرحوم آقای بروجردی می‌خواستند در مقدم? سوم یک چنین بحثی را بیان کنند.

مقدم? چهارم؛ مرحوم آقای بروجردی در مقدم? چهارم مطلب دقیقی را می‌فرمایند، -بنده این مطلب را به این تقریر در کلام سایر فقها ندیده‌ام.-: اینکه در بین ما شیعیان اثنی‌عشری مسلم است که مسئله رهبری سیاسی از وظایف ائمه اطهار علیهم السلام بوده است و اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خود ائم? اثنی عشر را به‌عنوان رهبران سیاسی جامعه معین فرمود و مرجعیت سیاسی -یعنی مرجعیت در امور عامه? مردم را- بعد از خود به ائمه اطهار علیهم السلام موکول کرد و این از معتقدات راسخ? ما شیعیان است و از مرتکزات شیعیان بوده است که مرجع در امور سیاسی و امور عام? مردم ائمه اطهار علیهم السلام بوده‌اند. زیرا در همان زمان حضور ائمه اطهار علیهم السلام، هم? شیعیان به امام دسترسی نداشتند تا در امور سیاسی و در امور عامه به ایشان مراجعه کنند، این قطعی است. مثلاً امام در مدینه زندگی می‌کرده است و عده‌ای در کوفه و عده‌ای در خراسان و شام و مصر بوده‌اند و دسترسی به ائمه اطهار علیهم السلام نداشته‌اند. خب با توجه به این مطلب که در اعتقادات و ارتکازات ما شیعیان اثنی‌عشری که باید در هم? امور عامه و در همه امور سیاسی و قضایی به امام معصوم رجوع کرد و ثانیاً دسترسی به امام زمان علیه السلام در همان زمان وجود نداشته است از این دو مقدمه ما یک نتیجه‌ای می‌گیریم که قطعاً در همان زمان حیات ائمه اطهار علیهم السلام و در زمان حضور ایشان، افرادی را با اختیارات حکومتی و اختیارات مرجعیت در امور عامه معین می‌کردند تا شیعیانی که در دوررس و مناطق پراکند? اطراف هستند به آن‌ها رجوع کنند. پس به همان دلیل که نمی‌شد مسلمین را بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدون مرجعیت امور عامه رها کرد در زمان حضور ائمه اطهار علیهم السلام هم نمی‌بایست شیعیان خود را در مناطق دوردست بدون تعیین نائب و بدون تعیین کسی که از سوی آن‌ها مختار بوده است در تصمیم‌گیری در امور عامه رها کنند، این از قطعیات است. حال امثال مقبول? عمر بن حنظله و مشهوره? ابوخدیجه هم قرینه روشنی بر همین مطلب است؛ و لذا از ائمه اطهار علیهم السلام سؤال می‌کردند که در فلان رابطه چه‌کار کنیم؟ به شما دسترسی نداریم و مشکل قضایی برای ما پیش می‌آید که مربوط به امور عامه است، برای حل آن چه‌کار کنیم؟ ائمه اطهار علیهم السلام هم افرادی را تعیین می‌کردند و می‌فرمودند که به آن‌ها رجوع کنید. حال تعیین آن‌ها یا تعیین خاص بود و یا تعیین علی نحو عام بود. این بحث در زمان خود ائمه اطهار علیهم السلام انجام‌گرفته است و در زمان حضور ایشان به این شکل بوده است. شاهد مثال هم مقبول? عمر بن حنظله است که به‌صورت عام آمده است.

ایشان در ادامه می‌فرماید: «إنه لما کان من معتقداتنا معاشر الشیعة الإمامیة أن خلافة رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) وزعامة المسلمین من حقوق الأئمة الاثنی عشر علیهم صلوات الله وأن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) لم یهمل أمر الخلافة بل عین لها من بعده علیا (علیه السلام) ثم انتقلت منه إلی أولاده، عترة رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، وکان تقمص الباقین وتصدیهم لها غصبا

» ...«لحقوقهم، فلا محالة کان المرجع الحق لتلک الأمور الاجتماعیة آلتی یبتلی بها

» «جمیع المسلمین هو الأئمة الاثنا عشر (علیهم السلام) کانت من وظائفهم الخاصة مع القدرة علیها.

فهذا أمر یعتقده جمیع الشیعة الإمامیة، ولا محالة کان مرکوزا فی أذهان أصحاب الأئمة (علیهم السلام) أیضا. فکان أمثال زرارة ومحمد بن مسلم من فقهاء أصحاب الأئمة وملازمیهم «این معنا مرتکز در ذهن اصحاب بود که مرجعیت در امور عامه ازان ائمه اطهار است» لا یرون المرجع لهذه الأمور والمتصدی لها عن حق إلا الأئمة أو من نصبوهم لها، ولذلک کانوا یراجعون إلیهم فیما یتفق لهم مهما أمکن کما یعلم ذلک بمراجعة أحوالهم.

ایشان وقتی این مقدمات را تنقیح می‌کنند، بعد بر مبنای آن‌ها بیان می‌کنند: بنابراین حالا که مرتکَز بوده است که به ائمه اطهار علیهم السلام مراجعه کنند و یا به کسی که از سوی ائمه به این کار نصب شده است، پس حتماً سؤال‌هایی کرده و جواب‌هایی شنیده‌اند، ائمه اطهار علیهم السلام افراد زیادی را برای این کار نصب کرده‌اند اما روایات آن به دست ما نرسیده است و باید برای ما معلوم شود که بسیاری از روایاتی از این مسائل و مخصوصاً مسائل سیاسی و مور عامه در نتیجه شدت تقیه به دست ما نرسیده است و یا اگر روایت شده و نوشته شده است بعدها تلف شده است، مقداری که از این رسیده است مانند مقبوله? عمر بن حنظله، مانند توقیع فانهم حجتی علیکم و مانند مشهوره? ابوخدیجه است، اما اصل مطلب و خود رسیدن همین مقدار روایت نشان‌دهند? این است که به ائمه اطهارعلیهم السلام رجوع می‌شده است که ما اگر دسترسی به شما نداشتیم چه کنیم؟ لذا مرحوم بروجردی بعد از این مقدمات می‌فرماید: «وکیف کان فنحن نقطع بأن أصحاب الأئمة (علیهم السلام) سألوهم عمن یرجع إلیه الشیعة فی تلک الأمور مع عدم التمکن منهم (علیهم السلام)

» قطعاً شیعیان سؤال کرده‌اند؛ زیرا آیا می‌شود شیعیانی که می‌دانند مرجعیت در هم? امور عامه در دست امام است و این امور عامه مبتلابه آن‌ها هم بوده است، نکرده باشند که ما باید چه‌کار کنیم؟ و نپرسیدند که اگر ما به شما دسترسی نداشته باشیم تکلیف شما چیست؟«وأن الأئمة (علیهم السلام) أیضا أجابوهم بذلک ونصبوا للشیعة مع عدم التمکن منهم (علیهم السلام) أشخاصا یتمکنون منهم إذا احتاجوا، غایة الأمر سقوط تلک الأسئلة والأجوبة من الجوامع آلتی بأیدینا

» لذا حتماً این سؤال‌ها و جواب‌ها از این جوامع افتاده است و به دست ما نرسیده است. «ولم یصل إلینا إلا ما رواه عمر بن حنظلة وأبو خدیجة.

» بنابراین این هم به‌طور مسلم است. ایشان بعد ازاین مقدمات نتیجه گرفته و می‌فرماید بنابراین اصل اینکه ائمه اطهار علیهم السلام کسانی را برای مرجعیت در امور عامه معین کرده‌اند در هنگام عدم دسترسی –حال این عدم دسترسی چه به لحاظ بعد مکانی یا بعد زمانی، زیرا در این بحث زمان و مکان فرقی ندارد- پس امر دایر است بین اینکه بگوییم اصلاً کسی را تعیین نکرده‌اند که این خلاف وظایف امام است و یا تعیین کرده‌اند که اولی باطل است زیرا قطعاً به دلیل اینکه خلاف وظایف امام است تعیین کرده‌اند. در آن چیزی که تعیین کرده‌اند امر دایر است بین اینکه فقیه عادل را تعیین کرده باشند یا غیر فقیه عادل را، باز هم ما در اینجا قطع داریم که قطعاً فقیه غیر عادل از طرف آن‌ها منصوب نیست. پس نتیجه این است که اولاً نصب قطعی است، ثانیاً منصوب هم جز فقیه عادل نمی‌تواند باشد. پس مسئله ثبوت ولایت عام? فقیه عادل مسلم است. بعد ایشان می‌فرماید امثال مقبوله? عمر بن حنظله و این روایاتی که در این زمینه آمده است شاهد بر آن نصب است، می‌فرماید: «فالأمر یدور بین

» «عدم النصب وبین نصب الفقیه العادل، وإذا ثبت بطلان الأول بما ذکرناه صار نصب الفقیه مقطوعا به، ویصیر مقبولة ابن حنظلة أیضا من شواهد ذلک.

» بعد هم در آخر مطلبی که نتیجه‌گیری ایشان در این کتاب است را می‌خوانیم که می‌فرماید: «وبالجملة کون الفقیه العادل منصوبا من قبل الأئمة (علیهم السلام) لمثل تلک الأمور العامة المهمة آلتی یبتلی بها العامة مما لا إشکال فیه إجمالا بعد ما بیناه، ولا نحتاج فی إثباته إلی مقبولة ابن حنظلة، غایة الأمر کون‌ها أیضا من الشواهد، فتدبر.

»

وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد